در بزرگداشت استاد جلال خالقی مطلق

نویسنده: دکتر کیومرث آرزومند

تاریخ انتشار: 17 Khordad 2585 باستانی برابر با June 7, 2026 میلادی



در تاریخ فرهنگ ایران، گاه شخصیت‌هایی پدید می‌آیند که کار علمی آنان از حد یک پژوهش دانشگاهی فراتر می‌رود و به نوعی خدمت فرهنگی بدل می‌شود، خدمتی که در حقیقت پاسداری از حافظه تاریخی و زبانی یک ملت است. در میان شاهنامه‌پژوهان روزگار ما، نام استاد جلال خالقی مطلق بی‌گمان از همین شمار است؛ پژوهشگری که دهه‌ها از عمر خود را صرف بررسی نسخه‌های خطی شاهنامه کرد تا سخن راستین فردوسی را از میان لایه‌های تحریف، تصحیف و افزوده‌های قرون بیرون کشد و آن را تا حد ممکن به صورت اصیلش بازگرداند.

درباره کار علمی او بسیار نوشته‌اند و بی‌تردید اهل ادب و دانشگاه بیش از دیگران با روش و اهمیت کار او آشنا هستند. اما آنچه من در این نوشته می‌خواهم بازگو کنم، تنها شرحی دانشگاهی از شیوه تصحیح شاهنامه نیست، بلکه روایتی است آمیخته با خاطره؛ یادداشت‌هایی از دیدارها و مجالست‌هایی که در طول سالیان بر حسب تصادف با او داشته‌ام و در کنار آن، تأملی درباره روشی که او در تصحیح شاهنامه به کار گرفت؛ روشی که در حقیقت پیوندی بود میان سنت نقد متن اروپایی و شناخت عمیق زبان و سبک فردوسی.

شاهنامه در طی بیش از هزار سال از راه نسخه‌برداری‌های مکرر به ما رسیده است. هر نسخه به دست کاتبی نوشته شده و هر کاتب بنا به دانش، ذوق یا گاه سلیقه شخصی خود در متن دست برده است. نتیجه آن شده که متن شاهنامه در نسخه‌های گوناگون اختلاف‌های فراوانی پیدا کرده است. از این رو تصحیح شاهنامه یکی از دشوارترین کارهای

متن‌شناسی در حوزه ادبیات فارسی به شمار می‌آید.

نخستین دیدار من با استاد خالقی مطلق به سال‌هایی بازمی‌گردد که تازه به آلمان آمده بودم. در آن زمان در مؤسسه Otto Benecke Stiftung زبان آلمانی می‌آموختم تا بتوانم وارد دانشگاه شوم. هنوز غربت برایم تازه بود و شنیدن هر نامی از ایران در فضای اروپا حالتی از شوق و دلتنگی در من برمی‌انگیخت. در همان روزها خبر رسید که در دانشگاه کلن کنگره‌ای درباره فردوسی برگزار می‌شود. برای من که تازه از وطن دور افتاده بودم، شنیدن نام فردوسی در فضای دانشگاهی اروپا احساسی وصف‌ناپذیر داشت. با اشتیاق فراوان خود را به آن کنگره رساندم.
سالن بزرگ دانشگاه پر از جمعیت بود. چند صد جوان مشتاق فضای تالار را انباشته بودند. صندلی‌ها به شیوه آمفی‌تئاتری و دایره‌وار از بالا به پایین چیده شده بود و ما که در ردیف‌های میانی نشسته بودیم، از بالا به سخنرانان نگاه می‌کردیم و با کنجکاوی همه حرکات و سخنان آنان را دنبال می‌کردیم. اکنون که سال‌ها از آن روز می‌گذرد، هنوز فضای آن تالار در ذهنم زنده است؛ گویی برای لحظاتی بخشی از فرهنگ ایران در قلب اروپا گرد آمده بود.
در آن کنگره چند تن از بزرگ‌ترین چهره‌های ادب و ایران‌شناسی سخنرانی کردند: استاد احسان یارشاطر، استاد ذبیح‌الله صفا، استاد علی اکبر سعیدی سیرجانی و استاد جلال خالقی مطلق. سخنرانان دیگری نیز بودند که امروز نامشان در خاطرم نمانده است، اما حضور همین چند تن به‌تنهایی آن مجلس را به واقعه‌ای فراموش‌نشدنی بدل می‌کرد.

نخست استاد یارشاطر سخن گفت. او ضمن معرفی سخنرانان و موضوع کنگره، از اهمیت فردوسی در تاریخ فرهنگ ایران یاد کرد و همچنین از پروژه عظیم دانشنامه ایرانیکا و دشواری‌های کار علمی درباره ایران در خارج از کشور سخن گفت. در کلام او نوعی وقار آرام و اطمینان علمی وجود داشت که بر فضای سالن سایه می‌انداخت.
پس از او استاد ذبیح‌الله صفا سخنرانی کرد. در میان سخنانش جمله‌ای گفت که هنوز پس از گذشت این همه سال با همان وضوح در ذهنم مانده است. او گفت در تاریخ آمریکا، جورج واشنگتن را «پدر آمریکا» می‌نامند. سپس افزود: «اگر از من بپرسند پدر ایران کیست، خواهم گفت: فردوسی.» بعد از آن، با شور فراوان از جایگاه فردوسی در شکل‌گیری هویت تاریخی و فرهنگی ایران سخن گفت و شاهنامه را ستون استوار حافظه تاریخی ایرانیان خواند.

سپس نوبت به استاد سعیدی سیرجانی رسید. او با لهجه شیرین کرمانی و بیانی آمیخته به طنز و ظرافت سخن می‌گفت و مجلس را گرم می‌کرد. پس از آنکه بسیار از عظمت فردوسی و ارزش حماسه‌سرایی او سخن گفت، ناگهان سخنرانی خود را با جمله‌ای تند و هشداردهنده به پایان برد؛ جمله‌ای که در فضای سیاسی و فرهنگی آن سال‌ها بار خاصی داشت و واکنش‌های گوناگونی برانگیخت. مضمون سخن او این بود که اگر فردوسی نبود، هویت فرهنگی ایران نیز در تندباد تاریخ از میان می‌رفت.
او سخنرانی خود را با جمله‌ای تند و هشداردهنده به پایان برد:
«اگر فردوسی نبود هنوز در تهران چفیه‌بندان فلسطینی خیابان‌ها را در تسلط داشتند.»

اما سخنان استاد خالقی مطلق برای من از جنسی دیگر بود.

او درباره کار عظیم تصحیح انتقادی شاهنامه سخن گفت؛ و روش‌های انتقادی بررسی متون کلاسیک را توضیح و تشریح کرد و اینکه چه فرقهایی با هم دارند، موضوعی که تا آن زمان برای من چندان روشن نبود. شاید مانند بسیاری از خوانندگان ادبیات، پیش از آن تصور می‌کردم آثار شاعران تقریباً همان‌گونه که سروده شده‌اند به دست ما رسیده‌اند.

البته تصحیح انتقادی دیوان حافظ توسط استادانی چون قزوینی و غنی و خانلری و حتی شاملو و ابتهاج برایم آشنا بودند، اما آن روز برای نخستین بار از زبان او شنیدم که متون ادبی در طول قرون و اعصار چه اندازه دستخوش تحریف، تصحیف، حذف و افزوده شده‌اند و چگونه وظیفه پژوهشگران است که با روش‌های علمی بکوشند متن را تا حد امکان به صورت نخستین آن بازگردانند.

او با فروتنی مثال‌زدنی گفت که اگر تشویق و پشتیبانی استاد یارشاطر نبود، شاید هرگز از عهده چنین کار عظیمی برنمی‌آمد. در پایان سخنرانی نیز گفت‌وگویی کوتاه میان او و یکی از پرسش‌کنندگان درگرفت. پرسش‌کننده از او پرسید چرا فردوسی را خردگرا می‌داند و آیا ادبیات عرفانی را فاقد چنین ویژگی‌ای می‌شمارد. در گفتار استاد خالقی اشاره ای به ادبیات و دیوان شاعران بعد از فردوسی بود که کاملا با عرفان و تصوف در هم آمیخته

و به اسلوب و راه های دیگری رفته اند و گویا از مرتبه بلند فرو افتاده اند. استاد خالقی، با نجابتی آمیخته به شرم و تواضع، نگاهی کوتاه به استاد یارشاطر انداخت و گفت: «من غلط کنم که چنین چیزی درباره ادبیات عرفانی خودمان گفته باشم.»

آن لحظه برای من تنها یک پاسخ ساده نبود؛ درسی بود درباره فروتنی علمی، حرمت شاگردی و ادب نسل قدیم استادان ایرانی.

سال‌ها گذشت. زمانی که در هامبورگ دانشجوی ادبیات آلمان و فلسفه بودم، گاه به عنوان مستمع آزاد در کلاس‌های استاد خالقی در دانشکده ایران‌شناسی شرکت می‌کردم. کلاس‌های او تنها محل حضور دانشجویان رسمی نبود؛ بسیاری از علاقه‌مندان زبان و ادبیات فارسی نیز در آن شرکت می‌کردند. فضای کلاس‌هایش حالتی صمیمی و در عین حال عمیقاً علمی داشت.

در جلسات ترجمه شعر فارسی، هر دانشجو بیتی را به آلمانی ترجمه می‌کرد و استاد با تسلطی کم‌نظیر بر هر دو زبان، ترجمه‌ها را بررسی می‌کرد و اشکالات را توضیح می‌داد. اما ارزش کلاس‌ها تنها در تصحیح ترجمه‌ها نبود؛ او در خلال این توضیحات، نکته‌هایی درباره زبان فارسی، دستور تاریخی، تحول واژگان و تاریخ ادبیات بیان می‌کرد که برای ما گنجینه‌ای واقعی از دانش بود. بسیاری از نکته‌هایی که امروز برایم بدیهی به نظر می‌رسند، نخستین بار در همان کلاس‌ها از زبان او شنیده شدند. به یاد دارم تا آن زمان نمی‌دانستم واژه «میر» در اصل صورت کوتاه‌شده «امیر» است. این نکته کوچک اما دقیق را نخستین بار از او شنیدم و در ذهنم ماندگار شد.

چند سال بعد برای مشورت درباره نحوه درست نوشتن نام خودم در گذرنامه آلمانی به اتاق کارش رفتم. با رویی گشاده و مهربانی همیشگی مرا پذیرفت و با حوصله درباره این موضوع با من گفت‌وگو کرد. مدتی بعد نیز هنگامی که برای پژوهشی درباره زبان تالشی به دنبال گویش‌شناسی خبره می‌گشتم، او را در راهروی دانشگاه دیدم. با تأکید فراوان گفت زبان تالشی یکی از زبان‌های مهم ایرانی است و مرا تشویق کرد که پژوهش خود را ادامه دهم. در آن سال‌ها هر دیدار کوتاه با او، حتی در راهروهای دانشگاه، برای من همراه با نکته‌ای تازه و انگیزه‌ای نو بود.



آخرین دیدار من با او در سخنرانی یکی از استادان باستان‌شناسی درباره کتیبه بیستون بود. در آنجا نسخه‌ای از رساله دکترایم را که سال‌ها پیش چاپ شده بود به او تقدیم کردم. کتاب را به دستم بازگرداند و گفت: «لطفاً برایم پشت‌نویسی کنید.» به گوشه‌ای رفتم و چند سطر به رسم ادب نوشتم. وقتی کتاب را به او دادم، با دقت و حوصله همه آن را خواند و سپس با مهربانی مرا در آغوش گرفت و روبوسی کرد. بعدها همسرم به من گفت که هنگام خداحافظی با دیگران گفته بود: «یکی از بهترین لحظات آن شب برای من دریافت همین کتاب بود.» شنیدن این جمله برای من خاطره‌ای فراموش‌نشدنی شد.

در یکی از آخرین سخنرانی‌هایی که درباره فهلویات برگزار شده بود نیز او را دیدم. پس از پایان جلسه، مدیر برنامه اعلام کرد اگر کسی پرسشی دارد اکنون وقت آن است. چند لحظه سکوت برقرار شد؛ همه به رسم ادب سکوت کردند سکوتی که انگار همه در آن منتظر بودند نخست او سخن بگوید. سرانجام خود استاد با شوخی ظریفی گفت: «لابد همه منتظرند که من شروع کنم.» همه خندیدند. سپس او درباره شباهت برخی اشعار فهلویات با ابیات شاهنامه سخن گفت و چند بیت را از حفظ خواند؛ آن هم در سنی که چنین حافظه‌ای شگفتی‌برانگیز بود.

وقتی مجلس پایان یافت، او با عصا و گام‌هایی آرام و موقر از تالار بیرون رفت. من تا آخرین لحظه نگاهش می‌کردم؛ تا جایی که در پیچ راهروی دانشگاه ناپدید شد. گویی می‌خواستم آن تصویر را برای همیشه در حافظه نگاه دارم.

اما آنچه نام خالقی مطلق را در تاریخ پژوهش ادبی ایران ماندگار خواهد کرد، تنها منش انسانی و دانش گسترده او نیست، بلکه پیش از هر چیز روش او در تصحیح شاهنامه است؛ کاری که در حقیقت مرحله‌ای تازه در تاریخ متن‌شناسی فارسی به شمار می‌آید.

شاهنامه در طول بیش از هزار سال از راه نسخه‌برداری‌های مکرر به ما رسیده است. هر نسخه به دست کاتبی نوشته شده و هر کاتب، آگاهانه یا ناآگاهانه، چیزی به متن افزوده یا از آن کاسته است. گاه واژه‌ای دشوار را ساده کرده‌اند،

گاه بیتی را حذف کرده‌اند و گاه خود ابیاتی ساخته و به متن افزوده‌اند. در برخی موارد نیز دستکاری‌های ایدئولوژیک رخ داده است؛ از جمله افزودن ابیات زن‌ستیزانه یا تغییراتی در مسائل مذهبی.
تصحیح شاهنامه تاریخی طولانی دارد. در ایران از قرن هشتم کوشش‌هایی برای مقابله نسخه‌ها انجام شده بود و در غرب نیز ژول مول در قرن نوزدهم نخستین کوشش بزرگ را برای انتشار شاهنامه بر اساس نسخه‌های خطی آغاز کرد. در قرن بیستم چاپ مسکو به وسیله گروهی از ایران‌شناسان شوروی منتشر شد و در زمان خود گامی مهم به شمار می‌رفت، زیرا بر پایه مقابله نسخه‌های متعدد فراهم آمده بود. با این حال، خالقی مطلق معتقد بود که حتی این چاپ نیز از نظر روش نقد متن کاستی‌هایی دارد.
او با بهره‌گیری از سنت تصحیح انتقادی آلمانی و در عین حال با تکیه بر شناخت عمیق خود از زبان و سبک فردوسی، کوشید روشی دقیق‌تر و علمی‌تر به کار گیرد. از نظر او، آمیختن بی‌قاعده ضبط نسخه‌های مختلف تنها ما را از متن اصلی دور می‌کند؛ اما از سوی دیگر پیروی کورکورانه از کهن‌ترین نسخه نیز همیشه درست نیست، زیرا کهن‌ترین نسخه موجود شاهنامه نیز بیش از دویست سال با زمان فردوسی فاصله دارد و خود می‌تواند آلوده به خطاهای فراوان باشد.

از این رو او نزدیک به ده سال حدود پنجاه نسخه کهن شاهنامه را بررسی کرد تا فقط معتبرترین آنها را شناسایی کند. سپس با تکیه بر دانش گسترده خود در زبان فارسی کهن، سبک فردوسی، تاریخ ادبیات و روش‌های نقد متن، ده ها سال کوشید تحریف‌ها، تصحیف‌ها، ابیات الحاقی و افتادگی‌های متن را شناسایی کند.
یکی از اصول مهم کار او اصل «ضبط دشوارتر» بود. بر اساس این اصل، در میان دو صورت متفاوت از یک واژه یا بیت، اغلب آن صورتی که دشوارتر و کهن‌تر است به متن اصلی نزدیک‌تر است، زیرا کاتبان معمولاً متن را ساده می‌کنند، نه دشوارتر. از همین رو خالقی مطلق در بسیاری موارد کوشید صورت‌های کهن‌تر واژگان و ترکیبات شاهنامه را بازگرداند.
او تصحیح خود را علمی، انتقادی و تحقیقی می‌دانست: علمی، زیرا پیش از آغاز کار شمار زیادی از نسخه‌ها با دقت بررسی شدند؛ انتقادی، زیرا متن بر اساس داوری میان نسخه‌ها تنظیم شد، نه صرفاً پیروی از یک نسخه؛ و تحقیقی، زیرا همراه متن شاهنامه نزدیک به نوزده هزار و چهارصد و پنجاه یادداشت توضیحی درباره مسائل زبانی، مقاله تاریخی و متنی فراهم آمد.
امروز کمتر پژوهشگری در اهمیت کار او تردید دارد. تصحیح خالقی مطلق نه تنها شاهنامه را بیش از هر زمان دیگری به سخن فردوسی نزدیک کرد، بلکه معیار تازه‌ای برای تصحیح متون کلاسیک فارسی پدید آورد.

اگر فردوسی هزار سال پیش با سرودن شاهنامه زبان و هویت ایرانی را در قالب حماسه‌ای جاودانه تثبیت کرد، می‌توان گفت جلال خالقی مطلق در روزگار ما با صبری دانشورانه کوشید آن صدا را از زیر غبار قرون دوباره به گوش ما برساند.
کار جلال خالقی مطلق در تصحیح شاهنامه تنها یک ویرایش تازه از این اثر نیست، بلکه مرحله‌ای تازه در تاریخ متن‌شناسی فارسی به شمار می‌آید.

و هر بار که نام او را می‌شنوم، واپسین تصویرش در ذهنم زنده می‌شود: پژوهشگری آرام، با عصایی در دست و گام‌هایی موقر، که در راهروی دانشگاه دور می‌شد؛ مردی که بخش بزرگی از عمر خود را در میان نسخه‌های کهن شاهنامه گذراند تا سخن فردوسی را از نو زنده کند.